

# دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی

## جلسه 1 1، دومین بیداری بزرگ

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در تدریس خود در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه یازدهم در مورد دومین بیداری بزرگ است.

شروع شد، قلب‌هایتان را برکت دهد. حالا می‌توانید ببینید، می‌دانید که در امتحان چه کردید. بنابراین، شما یک معیار، کمی معیار دارید، بنابراین این چیز خوبی است. من باید روز قبل هم اشاره می‌کردم، قبل از اینکه شروع کنیم، فراموش نکنید که شما یک امتحان ساعت دوم دارید، یک امتحان نهایی دارید و سفرهای میدانی دارید که می‌تواند کمی کمک کند.

شما همچنین برگه‌هایی دارید. برگه‌ها واقعاً می‌توانند کمک کنند. اگر خوب نوشته شده باشند، می‌توانند شما را از یک کلاس به کلاس بعدی ببرند.

خب، خیلی چیزها هست که می‌تواند به شما کمک کند. اگر کسی می‌خواهد با من در مورد امتحان صحبت کند، فقط به من اطلاع دهد، و ما زمانی را برای صحبت در مورد امتحان تعیین می‌کنیم، و سپس صحبت‌های او را روی تخته سیاه ضبط می‌کنیم. بسیار خب، خب، امروز فقط یک کلام از صمیم قلب می‌گویم، اما روز مهمی است، ۱۹ فوریه، چون در این تاریخ، کسی که احتمالاً هرگز اسمش را نشنیده‌اید، فوت کرده است.

اسمش الکساندر مک بود. خب، الکساندر مک یک لوتری آلمانی خیلی خیلی جالب بود، اما خودش را کمی با کلیسای لوتری آلمان و با برخی از آداب کلیسای لوتری آلمان مخالف می‌دانست. و بنابراین یکی از چیزهایی که با آن مخالف بود غسل تعمید بود چون به غسل تعمید نوزادان اعتقادی نداشت.

او معتقد بود که غسل تعمید فقط باید برای بزرگسالانی باشد که به ایمان خود اعتراف کرده‌اند. و بنابراین، او به عنوان یک کشیش، غسل تعمید را به جز برای بزرگسالان رد کرد و واقعاً مدتی در لوترانیسم ماند. اما سپس او و پیروانش، یک گروه نسبتاً کوچک پیرو، گروهی از پیروان، مورد انتقاد شدید قرار گرفتند و به شدت مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

در نهایت، آنها به آمریکا آمدند، و به پنسیلوانیا رسیدند. آنها بخشی از پنسیلوانیا را که جرمن‌تاون نامیده می‌شد، به یاد دارند، زیرا همه این آلمانی‌ها در پنسیلوانیا پناه گرفتند و آن را جرمن‌تاون نامیدند. و سپس او در این روز در جرمن‌تاون، پنسیلوانیا، در چه سالی درگذشت؟ ۱۷۳۵. بنابراین، این تاریخ مرگ الکساندر مک است.

اما یکی از گروه‌هایی که او تأسیس کرد، دانکرها نام داشت، و به آنها دانکر می‌گفتند چون دانک می‌کردند. به همین دلیل است که به آنها دانکر می‌گفتند. آنها به غسل تعمید بزرگسالان اعتقاد داشتند، و به غوطه‌وری کامل، هیچ‌کدام از این چیزهای آب‌پاشی، تا تهش.

خب، این روز، امروز در تاریخ کلیساست، الکساندر مک. خب، ما تقریباً جایی هستیم که باید باشیم، پس داریم شادی می‌کنیم. من روی صفحه هستم. من روی کدام صفحه هستم؟ صفحه ۱۴ از سرفصل‌ها.

فقط به نوعی، فقط نتایج بیداری، و اگر می‌خواهید آن طرح کلی را دنبال کنید، به این [موضوع] نیاز خواهید داشت. بیایید نتایج بیداری را از آن روز به خودمان یادآوری کنیم. اول، افزایش احیاگرایی وجود داشت، و ما اشاره کردیم که احیاگرایی واقعاً بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی و فرهنگ آمریکایی بوده است.

با پیوریتن‌ها، سپس اولین بیداری بزرگ، سپس دومین بیداری بزرگ، سپس احیای محدود، و سپس به واسطه قرن بیستم می‌رسید، احیای بیلی گراهام را دارید. بنابراین، احیاگرایی بخشی از زندگی اینجا است. ما همچنین به کار گسترده جوامع داوطلبانه اشاره کردیم و نمونه خوبی از این جوامع مبلغان مذهبی بود، اما این اولین مورد در سال ۱۸۱۰ بود، هیئت کمیسرهای آمریکایی مأموریت‌های خارجی.

داستان مأموریت‌های آمریکایی در قرن نوزدهم داستانی بسیار قابل توجه است و همانطور که چند روز پیش اشاره کردیم، ما بخشی از آن داستان هستیم، زیرا تأسیس کالج گوردون در سال ۱۸۹۵ در سال ۱۸۹۵ تأسیس کالج گوردون برای اعزام مبلغان به کنگوی بلژیک بود. این کالج به عنوان یک مدرسه آموزش مبلغان، بوستون آغاز به کار کرد. آیا آن تاریخ را درست می‌دانم؟ فکر می‌کنم باید تاریخ را درست گفته باشم: ۱۸۸۹، متشکرم، ۱۸۸۹.

درست است، چون ما تازه صد و بیست و پنجمین سالگردمان را داشتیم، پس درست است. پس ما بخشی از آن هستیم. سپس، تأکید بر آموزش: ما در مورد کتاب مقدس، رساله‌ها، ترویج آموزش، مدارس یکشنبه و غیره صحبت کردیم.

سپس ما مبارزات بزرگ و بشردوستانه‌تری داشتیم که جنبش لغو برده‌داری بزرگترین آنها بود، که بدیهی است در چند سخنرانی بعدی بیشتر وقت ما را خواهد گرفت، و همچنین رشد بسیاری از فرقه‌ها. و این در مورد تأسیس دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه است، و ما به چهار مورد اشاره کردیم: اندوور، پرینستون، مدرسه الهیات در هاروارد و مدرسه الهیات در ییل. خوب، فکر می‌کنم تقریباً همین جا متوقف شدیم.

حالا به شماره شش رسیده‌ایم، که شاید مهم‌ترین بخش این سخنرانی باشد. حالا، پیشرفت‌ها و انحراف‌هایی از الگوی انجیلی وجود دارد. اساساً، در مسیحیت آمریکایی، تا این لحظه، شاهد یک الگوی انجیلی نسبتاً قوی بوده‌ایم.

مثلاً در مورد دئیسم (خداباوری) از آن فاصله‌هایی گرفته شده است. اما با این وجود، یک الگوی زندگی، انجیلی، زندگی مسیحی در آمریکا وجود داشته است، اساساً و در درجه اول، پروتستان بوده است. بنابراین این یک ملت پروتستان با آموزه‌های پروتستانی و ارزش‌های پروتستانی و غیره بوده است.

بنابراین اکنون این [وضعیت] در نتیجه‌ی دومین بیداری بزرگ و پس از دومین بیداری بزرگ، شروع به فروپاشی خواهد کرد. بسیار خوب، ما در اینجا به چهار گروه اشاره خواهیم کرد. اولین مورد، کاتولیک رومی است، همانطور که در طرح کلی خود می‌بینید، و ما فقط به این دلیل آنها را در اینجا ذکر کردیم که سخنرانی بعدی در مورد کاتولیک رومی در قرن نوزدهم خواهد بود.

اما در اینجا، همین بس که بگویم کاتولیک رومی در زمان جنگ انقلابی بسیار کوچک بود، اما زمانی که به اواسط قرن نوزدهم می‌رسیم، کاتولیک رومی به گروه بزرگی در آمریکا، به ویژه در سواحل شرقی، مکان‌هایی مانند بوستون، نیویورک، فیلادلفیا، تبدیل شد. کاتولیک‌های رومی به معنای واقعی کلمه در تعداد بسیار زیادی، به معنای واقعی کلمه صدها هزار نفر، به آمریکا آمدند. بنابراین کاتولیک رومی از راه رسید و تا اواسط قرن نوزدهم، چالشی واقعی برای ملت پروتستان و چالشی واقعی برای نوع الگوی کلی انجیلی که در یک ملت پروتستان دیده‌ایم، ایجاد کرد.

حالا، بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. و آیا این باعث نزاع و درگیری شد؟ واقعاً همینطور بود، اما در سخنرانی بعدی بیشتر در مورد آن و آنچه در آنجا اتفاق افتاد صحبت خواهیم کرد. حالا، سه فرقه بعدی میلریت‌ها، مورمون‌ها و شیکرها، انحرافات واقعی از الگوی انجیلی بودند.

خب، اول از همه درباره میلریت‌ها صحبت می‌کنیم. باشه. بسیار خب.

خب، حالا، برای صحبت در مورد میلری‌ها، باید چند نام را اینجا ذکر کنیم. و اولین نامی که باید به آن اشاره کنیم خود ویلیام میلر است، از ۱۷۸۲ تا ۱۸۴۹. خلاصه، ویلیام میلر در ایالت بالایی نیویورک و در یک شهر واقعاً کوچک در ایالت بالایی نیویورک زندگی می‌کرد.

اما او اساساً شغل کشاورزی داشت، اما مردی بود که بسیار درگیر خواندن کتاب مقدس و تلاش برای درک آن بود. و بنابراین، او به عنوان یک واعظ غیر روحانی در کلیسا مشغول به کار شد. و در موعظه‌ها و خدمت خود، شروع به خواندن کتاب‌های دانیال و مکاشفه کرد.

و ویلیام میلر شروع به باور و تعلیم این کرد که ما در آخرالزمان زندگی می‌کنیم. او شروع به جمع کردن پیروانی در اطراف خود کرد و آنها به عنوان میلریست‌ها شناخته شدند. سرانجام، در سال‌های ۱۸۴۳ و ۱۸۴۵، ویلیام میلر دو بار آخرین روز آمدن عیسی، یعنی آمدن دوم عیسی را پیش‌بینی کرد.

در آن روز، پیروان او، میلریت‌ها، تقریباً خود را آماده کردند، به بالای تپه‌ای رفتند و منتظر ظهور دوباره عیسی شدند. اما این اتفاق نیفتاد. آنها از کوه پایین آمدند، و او این را یک بار دیگر به تصویر کشید، تاریخ دومی که عیسی بازمی‌گشت و پیروانش، میلریت‌ها، منتظر آمدن عیسی بودند، و این اتفاق نیفتاد.

حالا، ممکن است فکر کنید این کمی عجیب و غریب است، کمی عجیب و غریب، اما او در واقع، می‌دانید چند سال پیش، می‌خواهم بگویم حدود شش یا هشت سال پیش، همین پیش‌بینی توسط یک واعظ رادیویی انجام شد. او تاریخ را چیزی حدود، نمی‌دانم، بیستم ماه مه یا چیزی شبیه به آن پیش‌بینی کرد. و مردم انتظار داشتند که عیسی در آن روز بازگردد.

او آن روز را پیشگویی کرد. و مردم در بوستون، بیرون کتابخانه عمومی، با فرزندانشان بودند و انتظار داشتند که عیسی در آن روز دوباره بازگردد. و او آن روز را پیشگویی کرد.

و در بوستون، بیرون کتابخانه عمومی، مردم با فرزندانشان بودند و انتظار داشتند که عیسی در آن روز دوباره بازگردد. و او آن روز را پیشگویی کرد. و او آن روز را پیشگویی کرد.

و او آن روز را پیشگویی کرد. و او آن روز را پیشگویی کرد. و او آن روز را پیشگویی کرد.

و او آن روز را پیشگویی کرد. و او آن روز را پیشگویی کرد. و او آن روز را پیشگویی کرد.

و او آن روز را پیش‌بینی کرد. و گفت، خب، چه کسی مدرکی دارد؟ و ما علامتی با علائم داریم که می‌گویند عیسی امروز بازمی‌گردد. همین امروز، این دومین ظهور مسیح است.

و البته، هر چه تعداد خبرنگاران روزنامه بیشتر می‌شد، خبرنگاران بی‌تفاوت‌تر روزنامه‌ها می‌رفتند و یک میکروفون آنجا می‌گذاشتند. مطمئنید عیسی امروز می‌آید؟ بله، ما کاملاً مطمئنیم که این روز، همان روز است. پوسترهایی وجود داشت، حتی در مترو. یادم می‌آید که سوار مترو شدم و به تابلو نگاه کردم. خب، این روزی است که عیسی می‌آید.

و این اتفاق نیفتاد. و حتی آخر شب، مثلاً یک ربع مانده به ساعت ۱۲، خبرنگاران روزنامه آنجا بودند. مطمئناً عیسی امروز می‌آید؟ بله، عیسی

اما این اتفاق نیفتاد. بنابراین این در مورد میلرای‌های اولیه صادق بود. این اتفاق نیفتاد

حالا، شما فکر می‌کنید که به دلیل این شکست، ویلیام میلر از صحنه کنار گذاشته می‌شود. او تا سال ۱۸۴۹ زنده است. اما در واقع، این اتفاق نیفتاد

جنبشی به دنبال ویلیام میلر شکل گرفت که عموماً جنبش ادونتیست نامیده می‌شود. بنابراین، افرادی بودند که با وجود اشتباه بودن دو پیش‌بینی، به او وفادار ماندند. آنها با او ماندند

، آنها همچنین بر ظهور دوم عیسی، آمدن دوم عیسی تأکید داشتند. بنابراین، آنها ادونتیست بودند. بنابراین آنها به نوعی شروع به برجسب زدن خود به عنوان ادونتیست کردند

حالا، به نظر من، تأثیرگذارترین، قطعاً بزرگترین فرقه ادونتیست، تحت رهبری زنی به نام الن جی. وایت شروع به کار کرد. همچنین تاریخ الن جی. وایت و دیگر رهبران نیز وجود دارد. اما او به نوعی شناخته‌شده‌ترین رهبر شد.

الن جی. وایت هست. او شناخته‌شده‌ترین رهبر این جنبش ادونتیست شد. و آنها خود را ادونتیست‌های روز هفتم نامیدند.

آنها ادونتیست‌های روز هفتم بودند زیرا معتقد بودند که مسیحیان از نه فرمان از ده فرمان پیروی می‌کنند، اما از فرمانی که می‌گفت روز سبت را به یاد داشته باشید تا آن را مقدس نگه دارید، پیروی نمی‌کردند. و بنابراین ادونتیست‌های روز هفتم، تقریباً یهودی بودند، اما برای آنها، روز هفتم، از غروب جمعه تا غروب شنبه، روز عبادت و استراحت و غیره است. و این واقعاً ادونتیست‌های روز هفتم را از سایر گروه‌های ادونتیست متمایز می‌کرد.

بدیهی است که همه گروه‌های ادونتیست، ادونتیست‌های روز هفتم نبودند. این بزرگترین فرقه ادونتیست حتی امروز است. آخرین رقمی که من برای ادونتیست‌های روز هفتم دیدم حدود ۲۵ میلیون نفر در سراسر جهان بود.

خب، این یک گروه نسبتاً بزرگ است. حالا، دو نکته‌ی دیگر هم هست که ممکن است در مورد ادونتیست‌های روز هفتم بدانید، یکی اینکه، بدیهی است که ما به جای یکشنبه، در روز سبت عبادت می‌کنیم. ما اینجا کلیساهای ادونتیست‌های روز هفتم را در نزدیکی خود داریم.

اما چند نکته دیگر هم هست. آیا چیزی در مورد فرقه روز هفتم می‌دانید؟ آیا چیزی در مورد فرقه ادونتیست‌های روز هفتم به ذهنتان می‌رسد؟ خیر. آنها از نظر الهیات ارتدکس هستند.

بعضی‌ها این کار را می‌کنند. این ویژگی متمایز آنها نیست. چیز دیگری؟ بله، مت؟ الن وایت مطمئناً مورد احترام زیادی از سوی ادونتیست‌های روز هفتم است.

و او، به یک معنا، یک پیامبر امروزی است. از نظر الهیات، آیا چیزی از نظر الهیات وجود دارد؟ اول از همه آنها قطعاً یک جامعه آخرالزمانی هستند. آنها جامعه‌ای هستند که به دنبال آن هستند؛ آنها به نوعی، به

عنوان یک جامعه هستند؛ آنها خود را به عنوان کسانی می‌دانند که روی نوک انگشتان پا ایستاده‌اند، منتظرند و برای ظهور دوم عیسی دعا می‌کنند.

بنابراین آنها جامعه‌ای هستند که به نوعی آموزه بازگشت دوباره عیسی را در ذهن دارند، در حالی که بسیاری از مسیحیان دیگر ممکن است فراموش کرده باشند که عیسی دوباره می‌آید، اما ادونتیست‌های روز هفتم یا سایر گروه‌های ادونتیست اینطور نیستند. بنابراین، آنها یک جامعه آخرالزمانی هستند. بسیار مهم

و این برای چیزهای دیگری که می‌گوییم نیز مهم خواهد بود. دومین چیزی که ممکن است در مورد ادونتیست‌های روز هفتم بدانید این است که آنها یک جامعه سالم هستند. آنها به مسائل مربوط به سلامتی بسیار اهمیت می‌دهند.

آنها نگران این هستند که شما چه می‌خورید و چه می‌نوشید و چه نباید بخورید و چه نباید بنوشید. آنها اساساً یک جامعه گیاهخوار هستند، اگرچه این کاملاً توصیه نمی‌شود، و من به زودی به شما خواهم گفت که چرا این را می‌دانم. این کاملاً توصیه نمی‌شود که یک ادونتیست روز هفتم باشید، اما به نوعی پیشنهاد می‌شود

خب، آنها بیمارستان دارند. شما ممکن است با بیمارستان‌هایشان، نگرانی‌شان نسبت به سلامت و غیره آشنا باشید. و آنها احتمالاً بخشی از زندگی فرهنگی آمریکایی هستند.

آنها احتمالاً، به عنوان یک جامعه از مردم، سالم‌ترین جامعه‌ای هستند که ما داریم، ادونتیست‌های روز هفتم. در مورد هر سه این گروه‌ها، جالب است، اما در مورد ادونتیست‌های روز هفتم، چند سال پیش ادونتیست‌های روز هفتم به فرقه من آمدند و پرسیدند که آیا می‌توانیم گفتگوی بین ادونتیست‌های روز هفتم و فرقه من برقرار کنیم. و ما جلسات زیادی با ادونتیست‌های روز هفتم داشتیم.

خیلی جالب بود، و ما آنها را بسیار ارتدکس یافتیم. آنها به تثلیث خود اعتقاد دارند. آنها از نظر مسیح‌شناسی محور هستند.

آنها به مرگ مسیح بر روی صلیب اعتقاد دارند. آنها به رستاخیز او، البته در ظهور مجدد او، اعتقاد دارند. آنها معتقدند که مسیح کفار گناهان ما را داده است و غیره.

بنابراین، آنها از نظر اصول اولیه مسیحیت بسیار ارتدکس هستند. اما جالب بود، و البته آنها بسیار نگران ما بودند. ما برای جلسه به دفتر مرکزی آنها می‌رفتیم.

آنها به جایی می‌آمدند که ما همدیگر را ملاقات می‌کردیم و همینطور رفت و برگشت، رفت و برگشت، رفت و برگشت. اما وقتی در مقر آنها بودیم، چند چیز برایمان جالب توجه بود.

اول از همه، تمام غذاهایی که به ما دادند، البته، غذاهای گیاهی بودند. بنابراین، اگر در آن زمان که ما جلسه داشتیم به آن عادت نداشتید، باید در آن هفته که ما جلسه داشتیم به آن عادت می‌کردید. نکته دوم که برای ما جالب بود این بود که حدود ظهر جمعه، دفتر مرکزی آنها خالی شد.

این افراد دارند به خانه‌هایشان می‌روند تا برای روز سبت آماده شوند. اوضاع تقریباً شبیه به حال و هوای یهودی‌ها بود. در واقع، ساختمان خالی شد.

ما پرسیدیم که آیا می‌توانیم بمانیم، و گروه ما هم می‌تواند بماند تا بین خودمان کمی بحث کنیم. و آنها یک سرایدار غیر وابسته به کلیسای ادونتیست روز هفتم داشتند که گفت، بله، این سرایدار برای شما کار را تمام

می‌کند، پس می‌توانید بمانید. اما همه ما به خانه می‌رویم چون داریم برای مراسم عصر جمعه سبت آماده می‌شویم، و بعد یک مدرسه یکشنبه صبح شنبه، و بعد یک مراسم دیگر در روز شنبه، و همینطور ادامه دارد.

بنابراین دیدن سرعت زندگی آنها در روز جمعه و اینکه واقعاً، واقعاً، واقعاً روز سبت را خیلی جدی می‌گیرند جذاب بود. و آنها این کار را نمی‌کنند. آنها خیلی مراقب خودشان هستند. وقتی در روز سبت در حال عبادت نیستند، زمان استراحت است.

آنها در روز سبت تفریح، رویدادهای ورزشی یا چیزهایی از این قبیل انجام نمی‌دهند. این روز فقط زمان استراحت و عبادت است. بنابراین، آنها در این مورد بسیار سختگیر هستند.

خب، میلی‌ها، این دو تا از میلی‌ها هستن، ویلیام میلر و الن جی. وایت. خب، بذارید برگردیم به گروه بعدی که ممکنه باهاشون آشنا باشید، و اون مورمون‌هاست. خب، چند نکته در مورد مورمون‌ها می‌گیم.

خب، اول از همه، این دو نام، دو نامی هستند که می‌خواهیم در ذهنمان ثبت کنیم. احتمالاً این را از دوره‌های دیگر می‌دانید، اما جوزف اسمیت، ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۴، و ظهور مورمون‌یسم. و البته، شخصی که به مورمون‌یسم گروید، شخصی به نام بریگام یانگ. و بریگام یانگ به نوعی مورمون‌یسم را به نسل بعدی منتقل کرد.

بنابراین، جوزف اسمیت و بریگام یانگ دو نفری هستند که در آغاز مورمون‌یسم با آنها ارتباط برقرار می‌کنید. این جوزف اسمیت در سمت چپ و بریگام یانگ در سمت راست است. خب، جوزف اسمیت، دوباره، ما اینجا کجا هستیم؟ ما در ایالت بالایی نیویورک هستیم.

و شاید داستان جوزف اسمیت را بدانید. به نام او برمی‌گردم، تاریخ‌ها به شما کمک می‌کنند. شاید داستان جوزف اسمیت را بدانید، که کتابی پنهان به نام کتاب مورمون را کشف کرد.

از آنجا که این کتاب به نوعی خط هیروگلیف بود، جوزف اسمیت برای تفسیر کتاب مورمون و ترجمه آن به انگلیسی به یک عینک نیاز داشت. جوزف اسمیت با تفسیر کتاب مورمون و ترجمه آن به انگلیسی، کشف کرد که نامش در کتاب مورمون به عنوان یک پیامبر بزرگ آمده است. و بنابراین اکنون شما کتاب مورمون را دارید. که توسط جوزف اسمیت با عینک مخصوصش تفسیر شده است.

اما وقتی از او پرسیده شد که چطور همه این کارها را به ما نشان دادی، دیگر عینک‌ها وجود نداشتند. و بنابراین مردم مجبور بودند به تفسیر او از کتاب مورمون اعتماد کنند که تفسیر دقیقی است، حتی با اینکه اتفاقاً نام او در کتاب مورمون وجود داشت. بنابراین آن سال ۱۸۲۷ بود.

حال، ذکر این نکته مهم است که شما پیامبر، جوزف اسمیت، و کتاب مورمون را به عنوان یک کتاب معتبر دارید. همچنین لازم به ذکر است که این کتاب در ایالت آپر، نیویورک نیز قرار دارد. حال، ما واقعاً می‌خواهیم کمی روی این موضوع تأکید کنیم که این کتاب در ایالت آپر، نیویورک است، جایی که این اتفاق در سال ۱۷۲۷ آغاز می‌شود.

بنابراین، مکان مهم است، و رویداد مهم است. بله، ریچل؟ خب، بله، نوعی از صفحات طلایی که او به آنها تفسیر کرد، یا به شکل کتاب درآورد. اما صفحات طلایی کتاب مورمون نامیده می‌شدند، که ما این نام را از آن گرفته‌ایم.

و بعد او به عینک نیاز داشت. من سعی می‌کنم تا جایی که می‌توانم در این مورد بی‌طرف باشم، اما کمی دشوار است. اما او عینک را گرفت، آن را تفسیر می‌کند و غیره.

بله، درست است. خب، درست است. خب، آنها یک کلیسا تشکیل دادند، و بعد یکی از اولین افرادی که، به نوعی، به آنها پیوست، بریگام یانگ بود.

بنابراین، جوزف اسمیت، در سال ۱۸۴۴، در واقع به قتل رسید. بنابراین، او پایان بسیار ناخوشایندی داشت. اما این بریگام یانگ بود که به حیات و خدمت این نوع گروه رو به رشد مورمون‌ها ادامه داد.

حال، جوزف اسمیت و بریگام یانگ، اما به ویژه جوزف اسمیت، همچنان از جانب خدا وحی دریافت می‌کردند. بنابراین، به یک معنا، کتاب مورمون فقط آغاز داستان بود. بنابراین، شما کتاب مقدس را دارید سپس کتاب مورمون را دارید، اما سپس جوزف اسمیت به دریافت وحی از جانب خدا در کتابی که در نهایت به عنوان اصول و پیمان‌ها شناخته شد، ادامه داد.

یکی از مکاشفاتی که او دریافت کرد و ممکن است از مورمون‌نویسم بدانید، اما یکی از مکاشفاتی که او دریافت کرد، مکاشفه‌ای در مورد ازدواج‌های چندهمسری بود. و خود جوزف اسمیت ۴۹ همسر داشت. بنابراین چندهمسری در جنبش مورمون‌ها مقرر شد.

جوزف اسمیت ۴۹ همسر دارد. و این وحی‌ای بود که به نوعی به او رسید. خب، خب، البته شما هم می‌دانید که در دوران بریگام یانگ، آزار و اذیت زیادی در طول مسیر وجود داشته است.

در طول مسیر، آزار و اذیت زیادی وجود داشت، چه سیاسی و چه مذهبی، زیرا این افراد ایده‌های عجیبی داشتند. اما این بریگام یانگ بود که آنها را به جایی به نام یوتا برد و در سالت لیک سیتی، یوتا، مکانی، نوعی پناهگاه پیدا کرد. چند چیز در مورد باورها، و سپس می‌خواهم در مورد چند داستان خودم صحبت کنم، اما چند باوری که آنها داشتند که جالب بود، اول از همه، اعتقاد آنها به مرجعیت کتاب مقدس است، جایی که مرجعیت کتاب مقدس، کتاب مقدس مهم است، اما کتاب‌های مقدس دیگری نیز وجود دارند که به همان اندازه معتبر هستند، مانند کتاب مورمون، یا مانند دکترین‌ها و پیمان‌ها.

بنابراین، کتاب مقدس وجود دارد، سپس کتاب مورمون، و سپس اصول و پیمان‌ها. بنابراین کتاب مقدس دارای مرجعیت است، اما کتاب مورمون نیز همینطور، و اصول و پیمان‌ها نیز همینطور. حال، این موضوع باعث ایجاد مشکلاتی واقعی با سایر مسیحیان شده است که کتاب‌های دیگری را به عنوان مرجعیت معرفی می‌کنند.

نکته دیگری که برای مسیحیان کمی مشکل ایجاد کرد، دیدگاه آنها نسبت به خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس بود، زیرا آنها خدای پدر و خدای پسر را دارای جسم می‌دانستند. هر کدام دارای جسم، یک جسم فیزیکی هستند. و این اولین تصویری است که اکنون در یک پنجره شیشه‌ای رنگی در معبد مورمون‌ها در سالت لیک سیتی، یوتا، وجود دارد.

این اولین رویایی بود که جوزف اسمیت واقعاً داشت، و متوجه می‌شوید که او خدای پسر و خدای پدر را به عنوان دو شخصیت مجزا و در واقع دو شخصیت فیزیکی تصور می‌کند. حال، این مسئله مشکل‌ساز می‌شود، زیرا اگر خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس ذات یکسانی دارند، به نظر می‌رسد که بین خدای پدر خدای پسر و خدای روح القدس تمایز قائل می‌شوید. بنابراین، اگر چنین تمایزی داشته باشید، تثلیث، نه به معنای ارتدکس کلمه، از پدر، پسر و روح القدس که ذات یکسانی دارند، ندارید.

آنها همچنین معتقدند که قبل از خلقت، ما به عنوان موجودات روحی قبل از خلقت آفریده شده‌ایم. اکنون ما در این دنیا متولد می‌شویم و نوعی اتحاد وجود دارد، اما قبل از خلقت، همه مردم به عنوان موجودات

روحي آفريده شده‌اند. سپس شما در اين دنيا متولد مي‌شويد و اميد جامعه اين است كه پس از آن به شناخت خدا برسيد و اين نوعي هدف بشارتي مورمون‌ها است.

مي‌خوام يه دقيقه ديگه يه اسم ديگه براشون بذارم. آره، ريچل. اشكالي نداره.

خوبه. بله. چرا فقط مي‌خوانند؟

بله، كينگ جيمز. فكر كنم خودم هم در اين مورد مطمئن نيستم، اما اين نسخه مجاز است. اگر براي پولس به اندازه كافي خوب است، براي آنها هم به اندازه كافي خوب است.

منظورم اينه كه، مي‌دوني، اين جور چيزا، اما مطمئن نيستم. يه جورايي به چيزي كه اونا در مورد كليسا، كليساي اوليه، باور دارن ربطش مي‌دم، كه يه دقيقه ديگه بهش مي‌رسيم، و نمي‌دونم شايد يه كم به اين ربط داشته باشه كه نسخه كينگ جيمز تنها نسخه واقعاً حفظ شده‌ست كه بقيه، از يه جهاتي، بايد از يه جهاتي مرتد باشن، اما درسته. آره، فقط كينگ جيمزه.

شما مورمونيسم خونديد، يا؟ من مورمون نيستم، اما مورمون هستم. باشه، شما خونديد. خدا شما را حفظ كند.

بسيار خب، بسيار خب، پس، بسيار خب. خب، اجازه دهيد نکته‌ي ديگري در مورد مورمون‌ها بگويم، و بعد اگر فكر مي‌كنيد چيزهاي ديگري هست كه بايد در موردشان صحبت كنيم، بفرماييد، اما نام ترجيحي مورمون‌ها از نظر آخرالزماني تا حدودي مشخص مي‌كند كه ما در مورد چه چيزي صحبت مي‌كنيم. اين نام، كليساي عيسي مسيح قديسان آخرالزمان است.

بنابراين، آنها اين اصطلاح را به اصطلاح مورمون ترجيح مي‌دهند، و هرگز از اصطلاح كليساي مورمون استفاده نمي‌كنند، اما اصطلاح كليساي عيسي مسيح قديسان آخرالزمان را ترجيح مي‌دهند. حال، اين عنوان دو چيز را به شما مي‌گويد. اول از همه، خب، ممكن است نوعي پيام پنهان وجود داشته باشد.

اول از همه، آنها معتقدند كه كليسا پس از عهد جديد خيلي سريع مرتد شد، كه كليساي عهد جديد يك كليساي واقعي، يك بدن مسيح بود، اما پس از آن، كليسا تقريباً به يك كليساي مرتد تبديل شد، و نه كليساي واقعي عيسي مسيح. بنابراين، نکته مهم در مورد مكاشفات به جوزف اسميت اين است كه خداوند كليساي واقعي را به جوزف اسميت آشكار كرد و اينكه او قرار است پيامبر واقعي كليساي واقعي، كليساي زنده، كليساي عهد جديد، كليساي مسيح باشد. بنابراين، همه چيز از قرن دوم تا جوزف اسميت اساساً مرتد شد، و كليساي واقعي اكنون اين كليسايي است كه توسط جوزف اسميت تأسيس شده است، و غيره.

سپس، دومين چيزي كه به شما مي‌گويد كليساي عيسي مسيح قديسان آخرالزمان است. اين يك جامعه آخرالزماني است. اين روزهاي آخري است كه ما در آن زندگي مي‌كنيم، و آنها در انتظار آمدن دوباره عيسي و غيره هستند.

براي اين عنوان مهم است. اين همچنين نوعي لو رفتن است. خب، من چند Latter Day Saints بنابراين... داستان در مورد آنها دارم، اما قبل از آن، ريچل، آيا مي‌خواهي چيزي به اين اضافه كني؟ از نظر... بله، كمی.

بله. درسته. درسته، درسته.

بله، بله، بله، خب، و مطمئناً کلیسای اولیه شکست خورد، شکی در این نیست، اما بله. من در مورد زندگی پس از مرگ صحبت خواهم کرد.

آره، میشه یه دقیقه نگهش دارم پورتر؟ آره. نمی‌دونم. ریچل، یوحنا رسول هنوز زنده‌ست؟ نمی‌دونم، اما

.من که اینو نمی‌دونم. تو می‌دونی؟ باشه. باشه.

عیسی این را گفت، می‌دانید، در یوحنا فصل ۲۱، وقتی آنها صبحانه می‌خوردند، عیسی گفت، اگر اراده من باشد، او تا آمدن من می‌ماند. این به تو چه ربطی دارد، پطرس؟ تو داری با پطرس صحبت می‌کنی، پس شاید از آنجا باشد، اما من این را نمی‌دانم. چیزهای زیادی در مورد مورمون‌ها هست که من نمی‌دانم، اما چیزهایی هست که می‌دانم، اما چیزهای زیادی هم هست که نمی‌دانم.

.باشه.

درست است، مروارید گران‌بها. گاهی اوقات از مروارید گران‌بها به عنوان مترادف کتاب اصول و پیمان‌ها استفاده می‌کنند، بنابراین گاهی اوقات مترادف هستند، اما اگر یکی از آنها را دارید، منظورتان این است که یکی از آنها را دارید که شامل کتاب مقدس به علاوه کتاب مورمون به علاوه آن است و به آن مروارید گران‌بها می‌گویند. مروارید گران‌بها مترادف اصول و پیمان‌ها است. من این را می‌دانم، اما نمی‌دانستم که می‌توانید همه آنها را در یک کتاب بخرید.

.باشه، آره، درسته. باشه، باشه. می‌خوام دو تا داستان رو تو یه دقیقه تعریف کنم، اما ادامه بده

آیا می‌دانید که مورمون‌ها بین غسل تعمید و غسل تعمید، یک دوره غسل تعمید دارند؟ بله، درست است. و آنها به غسل تعمید برای مردگان اعتقاد دارند؟ بله، آنها به غسل تعمید برای مردگان اعتقاد دارند، و این از بخشی در اول قرن‌تین می‌آید که پولس در واقع آن را تأیید نمی‌کند. او در واقع آن را زیر سوال می‌برد، اما آنها به غسل تعمید مردگان اعتقاد دارند، و بنابراین، غسل تعمیدها در معابد بسیار زیاد است زیرا بسیاری از مردم، همیشه مردگان را غسل تعمید می‌دهند. اگر می‌خواهید شجره‌نامه خود را ردیابی کنید، احتمالاً می‌توانید مورمون‌ها شجره‌نامه شما را می‌دانند زیرا آنها برای همه این مردگانی که قبلاً رفته‌اند غسل تعمید می‌دهند.

خب، دو داستان کوتاه تعریف می‌کنم. یک معبد مورمون‌ها هم هست که ممکن است شبیه معبدی که در واشنگتن دی‌سی است، باشد. دو داستان کوتاه درباره مورمون‌ها، دو داستان شخصی

اول از همه، خیلی از ما آنجا بودیم. فکر می‌کردم شیکاگو است، اما حالا دارم فکر می‌کنم واشنگتن دی‌سی بود، اما فکر می‌کردم جایی که ما بودیم، شیکاگو بود. آیا این به نظر شما شبیه معبد واشنگتن دی‌سی است؟ آنها شبیه هستند، و من فکر می‌کردم ما در شیکاگو هستیم. به هر حال، خیلی از ما در یک کنفرانس در شیکاگو بودیم. این مربوط به سال‌ها و سال‌ها و سال‌ها پیش است، و ما برای آکادمی دین آمریکا، انجمن ادبیات کتاب مقدس، آنجا بودیم و در روزنامه می‌خواندیم که یک خیمه مورمون به تازگی ساخته شده است و ظاهراً ما این را نمی‌دانستیم، اما ظاهراً یک قانون، یک قانون مورمونی وجود دارد، که وقتی خیمه ساخته می‌شود، یا یک معبد جدید ساخته می‌شود، باید برای تعداد مشخصی از روزها برای عموم باز باشد.

بنابراین، ما، احتمالاً چهار یا پنج نفر از ما، تصمیم گرفتیم که می‌خواهیم این مکان را ببینیم. اگر برای عموم آزاد باشد، همه چیز برای عموم آزاد است. عموم می‌توانند از آن عبور کنند، و شما می‌توانید از تورهای دارای راهنما و همه چیز استفاده کنید، و سپس آن را تعطیل می‌کنند زیرا قسمت‌های خاصی از معبد وجود دارد که فقط گروه خاصی از مردم می‌توانند وارد آن شوند و غیره.

بنابراین ما رفتیم و مطمئناً، کل مکان برای عموم آزاد بود. من در تمام عمرم هرگز چنین چیزی ندیده بودم. منظورم این است که باورنکردنی بود.

خیلی بزرگ و عظیم بود، و بهترین مصالح ساختمانی بود. یادم می‌آید که غسل تعمید، احتمالاً نصف اندازه این اتاق، تماماً از طلا با گوساله‌های طلایی و غیره بود، و مردم غسل تعمید داده می‌شدند. و یکی از اتاق‌های تعویض لباس برای ازدواج را به یاد دارم، چون اغلب در آنجا مراسم عروسی برگزار می‌شد، البته ما اجازه چندهمسری نداریم، اما اغلب مراسم ازدواج چندین زوج را همزمان برگزار می‌کردند و غیره. اما با همه این توضیحات، یادم می‌آید که وارد شدم و از پله‌ها بالا رفتم، و واقعاً فکر می‌کردم در بهشت هستم، باید بگویم چون تصاویر بسیار زیبایی از بهشت و فرشتگان و فرشتگان مقرب وجود داشت، و فکر می‌کردم که کاملاً احاطه شده‌ام و همه چیز آنجاست.

خب، نکته‌ی دیگر، و بعد از اینکه ما بیرون آمدیم، جایی بود که فیلمی در مورد مورمون‌نیشم نشان دادند و نکته‌ی دیگری که من متوجه نشدم، نمی‌دانم ریچل، متوجه شده‌ای یا نه، اما آنها معتقدند که وضعیتی که در آن می‌میری، وضعیتی است که تا ابد در آن زندگی خواهی کرد. بنابراین، اگر در شش ماهگی بمیری، تا ابد در همین حالت خواهی بود. خب، این یک وضعیت مبارک خواهد بود.

بیماری و غیره نخواهید داشت. بنابراین، اگر در سن ۱۰۰ سالگی بمیرید، آن بیماری‌ها را با خود به بهشت نمی‌برید، اما این یک وضعیت مبارک خواهد بود. اما همچنین به این دلیل که آنها درک بسیار وسیعی دارند و چه باید بگویم، نوع بزرگی از الهیات تقریباً به عنوان یک خانواده، به عنوان یک جامعه، بسیار مهم است.

شما تا ابد به عنوان یک خانواده با هم خواهید بود. اما من این را نفهمیدم، بلکه متوجه حالتی شدم که در آن می‌میرید. بنابراین، آنها همه این بچه‌های کوچک را دیدند که به بهشت می‌روند، پدران و مادرانی که به بهشت می‌روند، افراد مسن‌تر که به بهشت می‌روند و غیره. این منظره بسیار جذابی بود.

من اغلب تعجب می‌کنم که باید بگویم که باید تعجب کنم، با دانستن اینکه مورمون‌نیشم چگونه آغاز شد و داستان چیست، و بنابراین شما تعجب می‌کنید که چه چیزی مردم را به مورمون‌نیشم جذب می‌کند. حالا، میت رامنی، فرماندار سابق، برای ریاست جمهوری نامزد شد. او یک مورمون است، و شما تعجب می‌کنید که چه چیزی، او یک مرد بسیار باهوش است. چه چیزی او را به مورمون‌نیشم، به عنوان یک مورمون، جذب می‌کند؟ شما تعجب می‌کنید. و من فکر می‌کنم بخشی از آن تأکید بر زندگی خانوادگی و اجتماع مؤمنان، اجتماع خانواده و همه چیز است.

این واقعاً بخشی از مورمون‌نیشم است. نمی‌دانم شما کسی مثل میت رامنی هستید که مجبور باشید توضیح دهید مورمون‌نیشم چگونه شروع شد یا برخی از آموزه‌ها و پیمان‌ها و برخی از، نمی‌دانم، را توضیح دهید، چطور می‌توانید این کار را انجام دهید؟ دقیقاً مطمئن نیستم، اما به نظر می‌رسد که گاهی اوقات مدیریت آن دشوار خواهد بود. بله، این موضوع دیگری برای مأموریتی است که به عنوان مبلغ به مدت دو سال اعزام می‌شود.

من تعداد زیادی از هیئت‌های تبلیغی مورمون‌ها را در بوستون دیده‌ام، بنابراین درست است، و باید به خاطر این موضوع به آنها اعتبار داد. آنها افرادی با ذهنیت تبلیغی هستند. همچنین، باید به خاطر حمایت مالی از کلیسایشان به آنها اعتبار داد. بدون شک آنها از کلیسای خود حمایت می‌کنند.

خب، این تنها داستان من بود. من قبل از اینکه معبد را به روی عموم ببندند، وارد آن شدم و تمام گوشه و کنار آن را دیدم، و این جذاب‌ترین چیزی بود که تا به حال دیده‌ام. با این حال، یک داستان کوتاه دیگر برایتان

تعریف می‌کنم: من برای یک کنفرانس در ایندیپندنس، میسوری بودم، و گروهی در ایندیپندنس، میسوری به نام «مقدسین آخرالزمان اصلاح‌شده» وجود دارد.

حالا، آنها یک جدایی هستند. سه یا چهار جدایی وجود دارد. یک جدایی بنیادگرایانه از مورمون‌یسم وجود دارد، یک جدایی لیبرال، اما به هر حال، گروهی به نام «مقدسین اصلاح‌شده‌ی آخرالزمان» در ایندیپندنس میسوری وجود دارد، و من آنجا بودم، آنها مرا پذیرفتند، من در یک کلیسا صحبت می‌کردم، بنابراین آنها مرا در یک مهمانخانه‌ی شبانه‌روزی پذیرفتند.

نمی‌دونی، اون منظره از مسافرخانه اینه؟ من این عکس‌ها رو نگرفتم، اما این منظره از مسافرخانه اینه. داری به معبدشون اون طرف خیابون نگاه می‌کنی، و داری به محل ملاقاتشون اون طرف خیابون نگاه می‌کنی. این قابل توجه‌ترین چیز بود.

این مکان، از روی ظاهرش همیشه فهمید چقدر بزرگ بوده. منظورم اینه که خیلی بزرگ بود، اما نکته جالب در مورد محل ملاقاتشون، که درست کنار در بود، اون مکان سمت راست اونجا، اون سالن اجتماعات، اون Reformed Latter-day Saints سالن اجتماعات، میدونی، و افرادی که مهمانسرا رو اداره می‌کردن، اعضای کلیسای بودن، بنابراین دارن این داستان رو برای من تعریف می‌کنن، و خب، در مورد این موضوع خیلی جدی Saints هستن، و من هم باید جدی باشم، چون من هرگز، من هرگز در مورد نوع درک مذهبی کسی از دین چیزی نمی‌گم، اما اون یه سقف جمع‌شونده داره، و دلیلش اینه که وقتی عیسی بیاد، اونا سقف رو جمع می‌کنن، و عیسی پایین میاد، و قراره اول به اونا در محل ملاقاتشون خدمت کنه، و بنابراین سقف جمع‌شونده رو داریم فقط امیدوارم که اون روز کار کنه.

یه جورایی دلم می‌خواست همینو بگم، اما نگفتم، نگفتم. نگفتم. هیچ اظهار نظری نکردم.

من فقط به آنچه آنها به من می‌گویند گوش دادم، سقف جمع‌شونده، و همه چیز مهندسی شده و همه چیز و سپس آنها در حال خرید هستند. این افراد در مورد این موضوع بسیار جدی هستند زیرا آنها در حال خرید زمین برای فرودگاه هستند تا بتوانند جاده‌ای از فرودگاه به اینجا بسازند تا وقتی بدانند عیسی دوباره برمی‌گردد. پیروان کلیسای آخرالزمان از سراسر کشور بتوانند در فرودگاه فرود بیایند، اما مجبور نباشند سر و صدا کنند آنها فقط سوار ماشین‌هایشان می‌شوند، مستقیماً به اینجا رانندگی می‌کنند تا بتوانند وقتی سقف جمع می‌شود و عیسی پایین می‌آید، آنجا باشند، و بنابراین، این کمی عجیب است، حتی یک نوع برداشت عجیب‌تر از مورمون‌یسم که من تا به حال در زندگی‌ام شنیده بودم، اما آنجاست، ایندیپندنس، میسوری، بنابراین عیسی به ایندیپندنس می‌آید، بنابراین

، پس این مورمون‌ها هستند. احتمالاً صحبت کردیم. ادامه بده، جنا. چه اتفاقی برای مورمون‌ها افتاد؟ خب آنها از جوزف اسمیت جدا شدند، اما من اینطور نیستم، فکر می‌کنم مسائل اعتقادی احتمالاً برخی از مسائل اعتقادی بودند، اما در این مورد مطمئن نیستم.

واقعاً باید خیلی دقیق‌تر در این مورد تحقیق می‌کردم. وقتی شروع به صحبت در مورد سقف جمع‌شونده کردند، خیلی به معبدشان و این موضوع علاقه‌مند شدم. نمی‌توانستم.

آنها توجه من را جلب کرده بودند. آنها توجه من را جلب کرده بودند، و آنجا توسط افراد غیر روحانی اداره می‌شد، بنابراین من این کار را نکردم. ما واقعاً این کار را نکردیم، بنابراین مطمئن نیستم. من باید واقعاً در مورد آن تحقیق کنم، بله، اما می‌دانم که آنها از جوزف اسمیت جدا شدند.

من دقیقاً مطمئن نیستم که همه مسائل چه بودند، بله. باشه، پس مورمون‌ها، بله. بله.

بله. در حال رشد است. خب، شروع به رشد کرده بود، اما هم توسط کلیسا و هم توسط مقامات به عنوان یک جنبش فرقه‌ای و بدعت‌گذار دیده می‌شد.

جوزف اسمیت اتفاقاً، فکر می‌کنم در کرکلند بود، اگر یادم باشد، اتفاقاً در کرکلند بود وقتی که توسط یک گروه اوباش به قتل رسید، چون آنها از کاری که او انجام داد خیلی عصبانی بودند، اما مورمون‌نیم در آن زمان، نسل دوم بود که واقعاً تحت حکومت بریگام یانگ، زمانی که او از آنجا نقل مکان کرد، ریشه دواند، اما کلیساهای مورمون در جاهایی مثل اوهایو، میسوری، ایالت علیای نیویورک وجود داشتند، اما بریگام یانگ، زمانی که او از آنجا نقل مکان کرد، جایی بود که واقعاً شروع به رشد کرد. امروز، بزرگترین است، منظورم این است که نه آنها، نه مورمون‌ها، اما بزرگترین دین رو به رشد در آمریکای امروز است. من این را بارها شنیده‌ام.

خب، مورمون‌ها دارند رشد می‌کنند، رشد می‌کنند، بله. خب، بفرمایید، مورمون‌ها، خب، مورمون‌ها. خب، خب، این هم از سومین تغییر

فکر می‌کنم می‌توانیم با اطمینان بگوییم که این یک انحراف از الگوی انجیلی است. فکر می‌کنم با گفتن این حرف، حرف درستی زده‌ایم. خب، کاتولیک رومی داشتیم، بعد میلریت‌ها، بعد مورمون‌ها، و حالا گروه آخری که در موردش صحبت خواهیم کرد شیکرها هستند، شیکرها، و توجه کنید که من اینجا جنبش‌های کمونیستی دیگری هم دارم.

خب، شیکرها. خب، حالا شیکرها، این گروه از انگلستان شروع شد. از اینجا شروع نشد، اما قراره به اینجا هم بیاد.

این گروه در انگلستان شروع به کار کرد، و به عنوان انشعابی از کواکرها شروع به کار کرد، و آنها در انگلستان به عنوان کواکرای لرزان شناخته می‌شدند زیرا در مراسم مذهبی خود، رقص و لرزش زیادی انجام می‌دادند، و بنابراین به عنوان یک اصطلاح تمسخرآمیز، به عنوان کواکرای لرزان شناخته می‌شدند. حال، وقتی آنها در انگلستان تأسیس شدند، کواکرسم کمی، به هر حال کمی، شروع به جا افتادن کرده بود، و بنابراین کواکرای لرزان در زمان تأسیس خود پدیده‌ای کاملاً نوظهور بودند، و بدیهی است که این یک اصطلاح تمسخرآمیز است، کواکرای لرزان، اما آنها آن را به عنوان نشان افتخار گرفتند، بنابراین شروع به نامیدن خود به عنوان شیکرها کردند. رهبران زیادی از شیکرها وجود داشتند، اما مهمترین رهبر شیکرها کسی است که یک گروه شیک، شیک، شیک، شیک را به آمریکا آورد، و نام او مادر آن لی بود، و در اینجا تصویری از مادر آن لی و مادر آن لی وجود دارد، بسیار جالب است.

او خود را اصل مؤنث مسیح می‌دانست، بنابراین خود را همتای مؤنث مسیح مذکر می‌دانست، بنابراین این کمی مشکوک است، و بنابراین ظهور دوم، تا آنجا که به او مربوط می‌شد، در او شروع به تحقق می‌کند زیرا او به عنوان همتای مؤنث در مسیح حضور دارد، بنابراین او به نوعی داستان اولیه ظهور کامل دوم عیسی است. حالا، آنها یک اسم دارند، و فکر نمی‌کنم اسمشان را به شما داده باشم، پس بگذارید بگویم، شیکرها آنجا هستند. نه، فکر نمی‌کنم اسمشان را به شما داده باشم، پس بگذارید اسمشان را به شما بگویم، انجمن متحد مؤمنان در ظهور دوم مسیح، انجمن متحد مؤمنان در ظهور دوم مسیح، یا آنها همچنین کلیسای هزاره، کلیسای هزاره، انجمن متحد مؤمنان در ظهور دوم مسیح یا کلیسای هزاره نامیده می‌شوند.

حالا، هر دوی اینها به نوعی نشان می‌دهند که این یک جامعه‌ی آخرالزمانی است. این جامعه‌ای است که زیاد در مورد آمدن دوباره‌ی عیسی صحبت می‌کرد. حالا، اتفاقی که می‌افتد این است که مادر آن لی گروهی از شیکرها را به مستعمرات می‌آورد و آنها را به منطقه‌ی آلبانی، نیویورک می‌برد.

بنابراین، اولین جامعه‌ی شیکر در آمریکا عملاً در ایالت بالایی نیویورک بود. بسیار خوب، حالا باید فقط یک دقیقه مکث کنیم چون میلریت‌ها در ایالت بالایی نیویورک شروع شدند. مورمون‌ها هم در ایالت بالایی نیویورک شروع شدند.

شیکرها (گروهی از فرقه‌های مسیحیت) در ایالت علیای نیویورک شروع به کار کردند. چارلز گراندیسون فیینی، قرار است موعظه‌های خود را در ایالت علیای نیویورک آغاز کند. البته او هنوز کاملاً وارد صحنه نشده است، اما قرار است موعظه‌های خود را در ایالت علیای نیویورک آغاز کند.

خب، تا اواسط، تقریباً اواسط تا اواخر قرن نوزدهم، ایالت علیای نیویورک، و می‌دانم که یک دانش‌آموز داریم، من دانش‌آموز الکساندر را از روچستر می‌شناسم، اما هر کس دیگری از ایالت علیای نیویورک باشد می‌توانید اعتراف کنید، اشکالی ندارد. اهل کجا هستید؟ آلبانی. تد اهل ایالت علیای نیویورک است.

تو اهل آلبانی هستی. او از آنجا آمد، شیکرها از آنجا آمدند. تد اهل ایالت علیا است. بنابراین، ایالت علیا نیویورک، عنوانی به آن اضافه کرد و آن را منطقه سوخته، منطقه سوخته، یا گاهی اوقات سوخته، سوخته، سوخته، اما گاهی اوقات سوخته، سوخته، منطقه سوخته می‌نامیدند.

و چرا تا اواسط تا اواخر قرن نوزدهم، چنین عنوانی به آن داده شد؟ به این دلیل است که همه این گروه‌ها از ایالت بالایی نیویورک می‌آمدند و گروه‌های خود را تشکیل می‌دادند، کلیسا می‌ساختند، حرکت می‌کردند و غیره و بنابراین ایالت بالایی نیویورک این عنوان را به خود گرفت، منطقه سوخته. بنابراین وقتی بعداً در مورد فیینی صحبت می‌کنیم، وقتی در مورد منطقه سوخته صحبت می‌کنیم، به یاد داشته باشید، او اهل ایالت بالایی نیویورک است، اهل آدامز، نیویورک، پس این عنوان را به خاطر داشته باشید، بله، باشه. می‌دانم شهری به نام تپه‌های سوخته در این منطقه وجود دارد. آن را به خاطر دارید؟ تپه‌های سوخته، من آن را نمی‌دانستم.

مطمئن نیستم. فکر نمی‌کنم به هم ربطی داشته باشند، اما ممکن است داشته باشند. می‌دانی که در نیویورک است یا نه؟ حدس می‌زنم ممکن است باشد.

می‌رم تو گوگل سرچش می‌کنم و می‌پرسم. در موردش مطمئن نیستم. خب، داریم در مورد منطقه‌ی سوخته صحبت می‌کنیم؟ بله، باشه، باشه.

اعتراف برای روح خوبه، ریکاردو. خوشحالیم که داری اعتراف می‌کنی. بنابراین فکر می‌کنم قرار نبود این کار را بکنم، اما کردم.

بله، خوبه، باشه، خوشحالیم که اعتراف کردی. این سریال جنبه‌های غربی بیشتری رو نشون می‌ده، مثلاً شمال ایالت نیویورک، اما بخش غربی نیویورک رو هم نشون می‌ده. آره، قشنگه، اما مطمئن نیستم. به نظر من یه کم زیادی محتاطانه‌ست چون جاهایی مثل آلبانی به خاطر گروه شیکرز این عنوان رو بهش دادن.

بنابراین ممکن است این کمی برای من زیادی محتاطانه باشد چون ما همه این گروه‌ها را داشتیم. بعضی از آنها از قسمت شرقی بودند، مثلاً از آلبانی. اما ریکاردو، این دیگر چه می‌گوید؟ اوه، تو قرار است، باشه؟

قسمت قرمز کوچولو، آره، باشه، منطقه سوخته، مذهب در منطقه، باشه، همه جور چیز خوب. باشه. نکن، همیشه همیشه به ویکی پدیا اعتماد کرد، اما اشکالی نداره، اشکالی نداره، اون یه داستان دیگه است. باشه، پس، باشه، پس یه جامعه آخرالزمانی وجود داره.

خب، بیایید یک چیز دیگر در مورد شیکرها بگوییم، و بعد باید کمی استراحت به شما بدهم. یک چیز دیگر در مورد شیکرها، شما در مورد زندگی شیکرها چه می‌دانید؟ آیا چیزی می‌دانید که وقتی به شیکرها در مورد ساختن جوامعشان فکر می‌کنید، به ذهنتان خطور کند؟ و آنها جوامع زیادی داشتند، می‌دانید، اما بله. شیکرها یک زیرجامعه هستند.

اینها شیکرها هستند که من، بله، شیکرها یک جامعه مجرد بودند، و بنابراین وقتی می‌بینید که این خانه‌های شیکرها ساخته می‌شوند، و اتفاقاً، من به مدرسه الهیات آزیری رفتم، سه سال در کالج آزیری تدریس کردم، و خیلی نزدیک آزیری، یک روستای زیبای شیکر وجود دارد که حفظ شده است، اما آنها یک جامعه مجرد بودند. و بنابراین در خانه‌هایی که آنها ساخته‌اند، وقتی وارد خانه‌ها می‌شوید، دو راه پله وجود دارد. مردان از یک راه پله بالا می‌روند و در خوابگاه خود زندگی می‌کنند.

زن‌ها از پله‌های دیگری بالا می‌روند و در خوابگاهشان زندگی می‌کنند. تا جایی که من می‌دانم، امروزه دیگر هیچ شیکری زنده نیست. حالا، گاهی اوقات، در مین می‌شنوید که شاید هنوز سه یا چهار شیکر در جامعه باشند، اما تا جایی که من می‌دانم، امروزه دیگر هیچ شیکری زنده نیست.

آیا چیز دیگری در مورد شیکرها می‌دانید که وقتی از آنها نام می‌برید به ذهنتان خطور کند؟ چیز دیگری در مورد آنها که برایشان مهم بوده باشد؟ کلمه سادگی، زندگی شیکرها را توصیف می‌کند. این افراد زندگی بسیار ساده‌ای داشتند. آنها مبلمانی می‌ساختند که زیبا بود، اما زیبایی‌اش به خاطر سادگی‌اش بود.

و بنابراین، و آنها کار می‌کردند، و زندگی ساده‌شان، زندگی محتاطانه‌شان، زندگی ساده‌شان، زندگی‌ای بود که تمام روز برای جلال خدا کار می‌کرد. و بنابراین، وقتی به این خانه‌های شیکر که در این روستاهای شیکر حفظ شده‌اند، می‌روید، از دیوار هر اتاق میخ‌هایی بیرون زده است. و بنابراین شما تعجب می‌کنید که چرا میخ‌ها آنجا هستند؟ خب، میخ‌ها آنجا هستند زیرا، در طول روز، هر صندلی ساده‌ای، و صندلی‌ها ساده، ساده، ساده، اما در سادگی خود زیبا هستند، اما شما صندلی‌ها را برمی‌دارید و آنها را در طول روز به دیوار آویزان می‌کنید.

شما در طول روز بیکار نمی‌نشینید. شما در طول روز برای جلال خدا کار می‌کنید. بنابراین، صندلی‌ها در طول روز به دیوار آویزان هستند و سپس عصر می‌توانید آنها را پایین بیاورید و یک جلسه عمومی یا چیزی شبیه به آن داشته باشید.

اما اگر چیزی در مورد شیکرها بدانید، ممکن است این باشد که آنها زندگی ساده‌ای برای جلال خدا برای شیکرها هستند. خب، پس این افراد بدون شک الگوی انجیلی در آمریکا را به چالش می‌کشند.

و باید توجه داشته باشید، ما به این موضوع اشاره نکرده‌ایم، اما باید به همراه الن وایت و مادر آن لی به این نکته توجه کنید که زنان اکنون مانند شیاطینی هستند که آزادانه کار می‌کنند و خدمت می‌کنند، اما هنوز اجازه کار و خدمت در کلیساهای سنتی را ندارند. آنها می‌توانستند این کار را انجام دهند، اما هنوز نه. پس کجا کار می‌کنند؟ کجا خدمت می‌کنند؟ آنها به این نوع گروه‌های دورافتاده مانند میلریت‌ها یا شیکرها خدمت می‌کنند.

آنها در آنجا احساس راحتی زیادی می‌کنند و اقتدارشان در بین آن جوامع به رسمیت شناخته شده است. هر کدام از شما که در مورد زنان در تاریخ کلیسای آمریکا مقاله بنویسید، خواهید دید که این اتفاق بارها و بارها حتی در قرن بیستم، رخ داده است که زنانی که در خدمت کلیسا هستند، اغلب در حاشیه جوامع ارتدکس‌تر قرار دارند. پس، بسیار خب، همینجا تمامش کنید.

بله، مادر آن لی اهل انگلستان است، و در انگلستان کوئیکرهای متزلزل مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، بنابراین او تصمیم گرفت که این کار را انجام دهد. آنها هم نوعی روحیه تبلیغی داشتند. آنها می‌خواستند به دنیای

جدید بیابند، و بنابراین او رهبر آنها شد. او، بله، کمی روحانی به نظر می‌رسد، اینطور نیست، به نوعی، پس این مادر آن لی است.

آره، آره. اسم کوچیکش «آن» هست، و لقبش هم همینه». مادر «لقبشه. این لقبیه که بهش دادن،» مادر آن لی، آره.

خب، امروز جمعه است، جمعه است. امروز فقط برای یک نفس عمیق، ده ثانیه استراحت کن. ده ثانیه، ده ثانیه.

ما جایی هستیم که باید باشیم. این سخنرانی شماره هشت است، کاتولیک رومی در قرن نوزدهم. ما قصد داریم به دو چیز نگاه کنیم.

ما قصد داریم به رشد کلیسای کاتولیک روم نگاهی بیندازیم، و سپس به آمریکایی شدن کلیسای کاتولیک روم خواهیم پرداخت، خب، باشه. خب، اول از همه، در مورد رشد کلیسای کاتولیک روم، از کجا باید شروع کنیم؟ خب، من با ارائه سه دلیل برای رشد آنها و سه دلیل برای افزایش چشمگیر آنها در تاریخ مسیحیت آمریکا شروع می‌کنم. خب، آنها به طور پیوسته رشد کردند، من می‌گویم.

در زمان جنگ انقلاب، فقط گروه کوچکی از کاتولیک‌های رومی وجود داشتند. تخمین زده می‌شود که در زمان جنگ انقلاب، تنها حدود ۳۵۰۰۰ کاتولیک رومی وجود داشت که البته در مکان‌هایی مانند مستعمرات میانی مریلند و پنسیلوانیا متمرکز بودند. تخمین زده می‌شود که تا حدود سال ۱۸۶۰، بیش از سه میلیون کاتولیک رومی وجود داشت.

خب، این رشد فوق‌العاده‌ای در طول آن چند سال است، پس رشد وجود داشته است. خب، حالا دلایل رشد کاتولیک‌ها چیست؟ همه آنها دلایلی برای مهاجرت هستند. خب، دلیل شماره یک رشد کاتولیک رومی در آمریکا این بود که در دهه‌های ۱۸۳۰، ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ در ایرلند، قحطی سیب‌زمینی رخ داد و هزاران هزار نفر در نتیجه قحطی سیب‌زمینی جان خود را از دست دادند.

وقتی برای دومین بار در بوستون قدم بزنیم، از کنار مجسمه‌هایی که نماد قحطی سیب‌زمینی در ایرلند هستند خواهیم گذشت. این قحطی برای مردم ایرلند یک فاجعه مطلق بود. در نتیجه قحطی سیب‌زمینی چه اتفاقی افتاد؟ بسیاری از ایرلندی‌ها اینجا در آمریکا پناه گرفتند و از نظر تاریخ محلی، بسیار جالب است که بسیاری از آنها در بوستون پناه گرفتند.

بوستون، از قبل تعدادی کاتولیک ایرلندی در بوستون بودند. کاتولیک‌های ایرلندی به تعداد زیاد به آنجا آمدند، بنابراین قحطی سیب‌زمینی واقعاً آنجا را ویران کرد و باعث شد مردم به اینجا بیابند. ثانیاً، ما در مورد هجوم آلمانی‌ها صحبت کرده‌ایم، مکان‌هایی که من امروز فقط به یک نمونه از یکی از بنیانگذاران دانکرها اشاره کردم، اما هجوم آلمانی‌ها.

خب، در میان آن هجوم آلمانی‌ها به پنسیلوانیا، کاتولیک‌های رومی زیادی با پیشینه آلمانی وجود داشتند، و این دلیل دوم رشد عظیم است. دلیل سوم رشد این بود که این سرزمین به مکانی تبدیل شد که فرقه‌های مذهبی می‌خواستند مکان‌ها، صومعه‌ها، خانه‌ها، و غیره خود را در آن تأسیس کنند. یکی از فرقه‌هایی که به تعداد زیاد به آنجا آمدند، ژروئیت‌ها بودند، و ژروئیت‌ها در آمریکا بخشی از بافت آموزشی زندگی آموزشی کاتولیک رومی در آمریکا شدند، اما فرقه‌ها، برخی از فرقه‌ها، چه فرقه‌های زنانه و چه فرقه‌های مردانه، جایی پیدا کردند که واقعاً بتوانند در اینجا در مستعمرات شکوفا شوند، بنابراین شروع به آمدن به آنجا کردند.

آره، کارتر. یسوعیان در آمریکا؟ نه، نه، درسته، آره، نه، فقط به طور کلی، درسته؟ خب، این سه دلیل برای رشد آنها در آمریکا بود.

بسیار خب، حالا که آنها به آمریکا آمده‌اند و به سرعت در حال رشد هستند، با دو مشکل مواجه می‌شوند. بنابراین، ما می‌خواهیم به آن دو مشکلی که کلیسای کاتولیک روم هنگام ورود آنها با چنین تعداد زیادی با آن مواجه شد، اشاره کنیم. بسیار خب، این هنوز تحت رشد کلیسای کاتولیک روم است.

خب، اولین مشکل، مشکلی بود به نام مشکل امانتداری، مشکل امانتداری، مشکل متولیان که کلیساهای کاتولیک رومی محلی را اداره می‌کردند. خب، این یک مشکل بود. چرا این مشکل پیش آمد؟ این مشکل به این دلیل پیش آمد که تعداد زیادی، هزاران، ده‌ها هزار، صدها هزار کاتولیک رومی به اینجا می‌آمدند که کشیشی نداشتند تا بتوانند به همه این افراد خدمت کنند.

بنابراین، واقعاً از کنترل خارج شد. آنها سعی داشتند این کار را انجام دهند. شما شاهد ورود این همه مهاجر هستید و آنها سعی می‌کنند کلیساهایی برای مراقبت از این مهاجران بسازند، اما آنها کشیشی برای اداره کلیساهای و خدمت در کلیساهای ندارند. بنابراین، متولیان غیر روحانی شروع به تصاحب این کلیساهای کاتولیک رومی کردند.

بنابراین، افراد غیر روحانی شروع به تصاحب کلیساهای کاتولیک رومی به عنوان متولی کردند. آنها به نوعی مسئول کلیساهای هستند. خب، در واقع، وقتی آنها آمدند و شروع به تصاحب کلیساهای کردند، از این کار خوششان آمد.

آنها از این قدرت خوششان می‌آمد. بنابراین، در نهایت می‌خواستند بتوانند کشیش‌ها را استخدام و اخراج کنند. خب، خب، ما متولیان غیرروحانی هستیم.

ما اینجا نمایش را اداره می‌کردیم. حالا شما کشیش‌های بیشتری می‌فرستید. خب، ما می‌خواهیم در مورد اینکه چه کسی قرار است به کلیسای ما بیاید، صحبت کنیم.

و اگر از کشیش خوشمان نمی‌آید، می‌خواهیم در مورد اخراج این شخص از کلیسایمان صحبت کنیم. خب، این با ماهیت سلسله مراتبی کلیسای کاتولیک روم در تضاد است. کلیسای کاتولیک روم اینگونه کار نمی‌کند.

برای سال‌های متمادی، تنش و نبرد واقعی بین متولیان کلیساهای کاتولیک رومی در آمریکا و سلسله مراتب کلیساهای کاتولیک رومی در آمریکا وجود داشت. اکنون، سرانجام، به طور خلاصه، کلیسای کاتولیک رومی بالاخره بر این موضوع مسلط شد و کلیساهای را به دست کاهنان سپرد. ممکن است نمایندگان برای کمک به تعیین سرنوشت کلیسا تعیین شده باشد، اما قرار نیست کشیشان کاتولیک رومی را استخدام و اخراج کنید.

این روش کار نخواهد کرد. بنابراین، آن نوع مشکل داخلی امانتداری مشکل‌ساز بود. و کلیسای کاتولیک رومی قبل از اینکه بتواند در زندگی آمریکایی پیشرفت کند، باید این موضوع را مدیریت می‌کرد.

و ضمناً، می‌توانید ببینید که امانتداری چقدر از نظر فرهنگی در زندگی آمریکایی جذاب است، درست است؟ چون این کاتولیک‌های رومی رأی می‌دهند. آنها آزادی رأی دادن و آزادی انتخاب در زندگی فرهنگی خود را دارند، چرا ما نباید در زندگی کلیسای آزاد باشیم تا تصمیم بگیریم و غیره و کلیسا را اداره کنیم، درست است؟ می‌دانید، به نظر می‌رسد این یک کار آمریکایی است.

خب، خب. مشکل خارجی اصلی که اینجا به آن اشاره کردم، و بعد دوشنبه به آن می‌پردازیم. مشکل خارجی اصلی، احساسات ضد کاتولیکی بسیار قوی در آمریکا توسط پروتستان‌هایی بود که اینجا بودند.

خب، حالا سوالی که می‌خواهیم دوشنبه پرسیم این است که آن ضدیت با کاتولیک‌ها چه شکلی به خود گرفت که به یک مشکل خارجی واقعی تبدیل شد؟ و بعد می‌خواهیم این سوال را پرسیم که کلیسای کاتولیک رومی چگونه با این موضوع برخورد کرد؟ خب، آخر هفته خوبی داشته باشید، دوشنبه شما را خواهیم دید.

این دکتر راجر گرین است که در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه یازدهم در مورد دومین بیداری بزرگ است.